

ایشان اقتضای تحقیق را این می‌داند (با تلخیص)

«ان قلنا بأن العمل باحد المتعارضين في الجملة مستفاد من حكم الشارع به بدليل الاجماع و الاخبار العلاجية (که البته خواهیم گفت) كان اللازم الالتزام بالراجح و ان قلنا باصالة البرائة عند دوران الامر في المكلف به بين التعيين و التخيير لما عرفت من ان الشك في جواز العمل بالمرجوح فعلا و لاينفع وجوب العمل به عينا في نفسه مع قطع النظر عن المعارض فهو كامارة لم يثبت حجيتها اصلا»<sup>1</sup>.

ایشان سپس شق دوم انگاره خود را بیان می‌کند، با این عبارت:

«و ان لم نقل بذلك بل قلنا باستفادة العمل باحد المتعارضين من نفس ادلة العمل بالاخبار فان قلنا بما اخترناه من ان الاصل التوقف فلا دليل على وجوب الترجيح بمجرد قوة في احد الخبرين؛ لان كلاً منهما جامع لشرائط الحجية فيجب الرجوع الى الاصول الموجودة في تلك المسألة اذا لم تخالف كلا المتعارضين. و توهم استقلال العقل بوجوب العمل باقرب الطريقتين الى الواقع و هو الراجح، مدفوع بان ذلك انما هو في ما كان بنفسه طريقاً - كالامارات المعتبرة لمجرد افادة الظن (ظن شخصی) - و اما الطرق المعتبرة شرعا من حيث افادة نوعها و ليس اعتبارها منوطاً بالظن فالمتعارضان المفيدان منها بالنوع للظن في نظر الشارع سواء و ما نحن فيه من هذا القبيل؛ لان المفروض ان المعارض المرجوح لم يسقط من الحجية الشأنية كما يخرج الامارة المعتبرة بوصف الظن عن الحجية اذا كان معارضها اقوى»<sup>2</sup>.

از ادامه کلام شیخ انصاری - قده - استفاده می‌شود که گزینه عدم لزوم اخذ به ذی‌المزیه، تنها در تعارض اخبار و ادله دال بر حکم شرعی نیست بلکه در تعارض غیر اخبار و امارات دال بر موضوعات نیز می‌آید. توجه کنید :

«انا لو بنينا على ان حجية البينة من باب الطريقية، فاللازم مع التعارض التوقف و الرجوع الى ما يقتضيه الاصول في ذلك المورد من التحالف او القرعة او غير ذلك»<sup>3</sup>.

البته شیخ انصاری در متن قبل فرموده بود : رجوع به اصل می‌شود به شرطی که لم تخالف كلا المتعارضين که البته بهتر بود بفرماید : «رجوع به احدهما می‌شود که مطابق اصل است»<sup>4</sup>.

لکن در متن آخر، رجوع به اصل را مطرح می‌کند، بدون تقید به این که مخالف متعارضین باشد یا نباشد.

1. همان، ص 50 و 51.

2. همان، ص 51 و 52.

3. همان، ص 55.

4. شنیدنی . و باعث تعجب . این که شیخ انصاری این دو گزینه را یکی تلقی کرده و فرموده است : «...والرجوع الى الاصل المطابق لاحدهما او احدهما المطابق للاصل»[!؟]، همان، ص 53.

## سایر بیان‌ها

در بیان مقتضای اسناد و اخبار در تعارض اخبار (بلکه و غیر تعارض اخبار) در مقابل مقتضای اصل اولی، غیر از سخنانی که گذشت، بیانات دیگری نیز به منصفه ظهور رسیده است که اشتراکات زیادی با آن چه گذشت و برخی گسست‌ها دارد، لکن به دلیل فصل الخطاب بودن اخبار علاجیه (و اخبار طرح)<sup>5</sup>، از بسط بیشتر این بحث در مجال حاضر، صرف نظر می‌شود و گفتگو بر بیان اقسام اخبار متمرکز می‌گردد.

## رفتار کلی اصولی‌ها با اخبار باب

جستجو از متون اصولی می‌رساند که برخی از ایشان مدیریتی از جهت تقسیم اخبار باب اعمال نکرده و به ذکر موردی روایات پرداخته اند و البته نظر خود را ذیل هر روایت بیان کرده‌اند. این رفتار از شیخ انصاری در فرائد الاصول<sup>6</sup> دیده می‌شود.

محقق خراسانی به تقسیم اخبار پرداخت و آن را به گونه‌ای که قبلاً گذشت، به چهار قسم منقسم دید.

محقق نایینی اخبار را به گونه‌ای دیگر تقسیم کرده است. وی از اقسام اخبار باب این گونه یاد می‌کند (با تلخیص): «منها ما یدل علی التخییر مطلقاً و منها ما یدل علی التخییر فی زمان الحضور و منها ما یدل علی التوقف فی زمان الحضور و لم اقف علی روایة تدل علی التوقف مطلقاً حتی زمان الغیبة و لکن حکمی ما یدل علی ذلک ایضاً».<sup>7</sup> تفاوت کلام ایشان در مدیریت تقسیمی اخبار با محقق خراسانی پوشیده نیست. ضمناً عدم یادکرد ایشان از اخبار دال بر اخذ به ذی‌المزیة، به دلیل خروج این فرض از مقسم کلام ایشان در مجال حاضر است. وی سپس به اختصار به جمع بین این اخبار می‌پردازد.<sup>8</sup>

شهید محمد باقر صدر کل اخبار را در یک تقسیم کلان به «اخبار طرح» و «اخبار علاج» منقسم می‌بیند. وی مقصود خود را از اخبار طرح «روایات مستفیضی که تأمر بعرض الحدیث علی الکتاب و الاخذ بما واقفه و طرح ما خالفه» می‌داند. ایشان این اخبار را در سه طایفه قرار می‌دهد.<sup>9</sup> چنان که اخبار علاج را - که از قضا خود مبتلا به ناهمسویی‌هایی هستند - نیز به سه طایفه تقسیم می‌کند به این ترتیب: اخبار تخییر، اخبار ترجیح و اخبار توقف و ارجاء.<sup>10</sup>

ضمناً اخبار طرح در کلام دیگران در ضمن اخبار علاج مطرح شده است.

5. تعبیر از مرحوم سید محمد باقر صدر است. رک: بحوث فی علم الاصول، ج 7، ص 315.

6. ج 4، از ص 57.

7. فوائد الاصول، ج 4، ص 763 و 764.

8. همان، ص 764 و 765.

9. بحوث فی علم الاصول، ج 7، ص 315.

10. همان، ص 337.